

کدهای چند درباره نیما .

حالا که نیما رفته میتوانیم دیوان شعر و کتاب زندگیش را باز کنیم و بشکافیم . چه بسا شعرائی که انسان پس از دیدن آنها با خود میگوید ای کاش او را ندیده و فقط شعرش را خوانده بودم ! نیما از این گروه ادبان بود و شخصیت او را نمیشد از شعرش تفکیک کرد . از مقیمز مآبی و استاد منشی عاری بود . شاید هم شاعری، را برای خود کسر شأن محسوب میکرد و دست کم در برخورد های اول از شعر تبری میجست . نخستین بار که دیدمش آدم دست بعصا و کمر و فوق العاده حساسی بنظر میرسید . حکایت های شیرینی از قول همشرب های ساده لوحش نقل میکرد که موقرترین اشخاص از خنده روده بر میشد . مرتبه دوم پی بردم که حرکات و خوشمزگی های او بیشتر برای جلب شفقت دیگران است . با چشم، آن چشم های براق و نافذ و شوخ که خاص خود او بود، محبت می طلبید .

آخرین بار که در منزل دوستی دیدمش شکسته و نالان بنظر میآمدم و بشوخی میگفت این او آخر سه چارک شعر گفته ام و توضیح میداد که این روزها شعر را باید با ترازو کشید! من آن تصور ذهنی که از شاعر داشتم در قیافه او می یافتم . ولیکن با این همه خودش را خیلی کمتر از شعر هایش میشناختم . من صریحاً اعتراف میکنم با اینکه به نوپردازی معتقدم از نوپردازان چندان خوشم نمیآید و عقیده دارم شعر را نمیتوان طبقه بندی کرد . شعر نو و کهنه ندارد و قبل از هر نوع قضاوتی باید شاعر را از شعرش کشف کرد! چه بسا شاعرانی که در بند نظم نبوده و یک بیت شعر نسروده اند . کیست که خواجه عبدالله انصاری را از لطیف طبع ترین شعرای زبان فارسی نداند؟ در این تردیدی نیست که نیما شاعر بود. «افسانه» مرا که فرسنگها از عالم رماتیک سنین اول جوانی بدورم هنوز هم برقت میآورد . چندین بیت از «قصه رنگ پریده» را از سابق حفظ دارم و در پاره ای مواقع بآهنگ مثنوی زمزمه میکنم . میتوان مراحل مختلف شاعری نیما را باین طریق خلاصه کرد: با سرودن «افسانه» زنجیر قیود کهن را سست میکند و فکر نو و عواطف تازه میآورد . با «اندوهناک شب» و آی آدمها و «قو قولی قو» بحور و اوزان متعارف شعر فارسی را در هم میریزد و حتی ترکیبات و طرز بیان جدیدی میسازد . با

«پدرم» و در «فروبند» حد وسطی را جستجو میکند که برزخ میان نظم کهن و شعر جدید است و بالاخره در سالهای آخرین رباعی میسراید و شاید باین ترتیب میخواهد کفاره تند رویهای گذشته را بدهد و به شاگردان مهار گسیخته خود بفهماند که شعر نو سرودن مستلزم شعر قدیم شناختن است. البته اگر بتوان گفت که شعر، قدیم و جدید دارد!

مسلم است که نیما پیوسته در جستجو و کاوش و تجربه بود و جز در چند مورد شکل قطعی را که باید انتخاب کند نیافت. خود او یکی است ولی هر شعرش با شعر پیش تفاوت دارد. شعر را سرسری نمیانگارد و شاعر را مقید نمیداند. اهمیت یک شاعر را از تأثیرش بر روی نسلهای معاصر و آینده میتوان سنجید.

زمان کم خطا ترین محک است. هیچکس نمیتواند نفوذ نیما را بر تمامی شاعران جوانی که امروز سرشان به تنشان میارزد انکار کند. اگر اشعار نیما از نظر برخی خرده گیران معایبی داشته و بکمال مطلوبی که از یک شاعر توقع داریم نرسیده باشد شایستگی او همین بس که راه جدیدی را گشوده است. از لابلای اشعار او بخوبی حس میکنیم که دلی طپیده و روح آزاد و مشوشی بهیجان آمده و همین کلیه لغزشهای شاعر را تبرئه میکند. خود او با آهنگ دردناک میگوید:

من از این دونان شهرستان نیم
 خاطر پر درد کوهستانیم!
 از بلای بخت در شهر شام انسانی
 روز گاری رفت و گشتم مبتلا
 بحث درباره شعر نیما و سبک او و تازگیهای آثارش کار کسانی است که روزی تاریخ ادبیات دوره ما را خواهند نوشت. مورخان آینده در ویرانه قلرو ادبیات کنونی فارسی کاوش خواهند کرد و بی هیچگونه تردید عجیب ترین و درخشانترین اکتشاف آنها نیما خواهد بود. آنروز معلوم نیست از این عروسکهای پنبه ای که امروز باد بزرغ غیب میاندازند و «شاعر شهیر معاصر» لقب میگیرند نامی هم برجای بماند! بطور قطع برای نیما آسانتر بود که قصیده لامیه و کافیه بسازد. همه میدانند که او این اندازه مایه ادبیت و عربیت داشت و از تنگی قافیه شعر نو نمیساخت. او شعر را دستگاه ابو عطا نمیدانست و معتقد بود شعر در هر قالبی که ریخته شود شعر است و فکر آزاد و بلند و روح

سرکش و عواطف درونی قالب مشخصی نمیشناسد. طعنه جویان اگر دیوان شمس جلال الدین رومی را خوب خوانده و با رگ و پوست خود حس کرده باشند به نیما ایراد نمی گیرند. حساسیت نیما باندازه ایست که گاه بی آنکه خود بداند و بخواهد قید الفاظ و قافیه را پاره میکند و اندیشه ها و عواطف خویش را با قالب نوی تطبیق میدهد. باید آهنگ شعر او را کشف کرد و سپس خواند. کاملاً محسوس است که برخی اشعار او با کوشش فراوان ساخته شده ولی این کوشش دلیل بر ناتوانی شاعر نیست بلکه حکایت از این میکند که او چقدر برای ساختن قالبهای شعر خود زحمت کشیده تا تدریجاً آنرا بصورتی که ما میخوانیم در آورده است.

زندگی و کار نیما برای شاعران جوان ما درس سودمندی است. اینها باید پیاموزند که شاعری مرارت و مشقت است، برای نیل بکمال باید پیوسته کوشید و آزمود ولی پیش از هر چیز باید شاعر بود و به شعرا اعتقاد داشت. درهم ریختن و نوپرداختن از همه برمیآید ولی ساختن یعنی از ته دل شعر گفتن، آنطور که نیما گفت، کار هر کس نیست!

غلامعلی سیار

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی